

## یادداشت

فرهنگ هر جامعه بخشهای مختلفی دارد؛ آموزش و پرورش، نهادهای عدالتی، قانون‌گذاری، نهادهای اقتصادی، امنیتی، سیاسی و ... غیره و کشور ما ایران همانند همه جوامع دیگر دارای این بخشهاست. از نظر جامعه‌شناسان، جامعه همانند بدن انسان، زنده و پویاست، رشد میکند، بیمار میشود و نابود میشود. نهادهای جامعه همانند اعضا و اندامهای بدن هستند که وظایف خود را انجام میدهند و در غیر اینصورت کل جامعه تحت تأثیر این بی‌نظمی، قرار میگیرد و بیمار میشود. شاهد این گفتار شعر معروف سعدی شیرازی است که «بنی آدم اعضای یک پیکرند...».

متأسفانه امروزه در جامعه‌ی زندگی میکنیم که بیمار شده است و نهادهای آن وظیفه خود را انجام نمیدهند و همه اعضا و جوارح جامعه درگیر این بیماری خودایمنی شده است و طبیعی است که در این میان، نهاد فرهنگی و آموزش و پرورش کشور، مظلومتر از همیشه، بیشترین آسیب را ببیند. امنیت اقتصادی دستاویزی برای فشارهای سیاسی و خیانت و بی‌مسئولیتی برخی مسئولین و فساد در ارکان اساسی جامعه شده و همه و همه دست بدست هم داده تا نهاد تعلیم و تربیت، مظلومتر از همیشه، نظاره‌گر هرج و مرجها و نابسامانیها و کم‌لطفیها باشد.

حال در این میانه وظیفه ما چیست؟ ما که ادعای فرهنگ‌سازی و پرورش نسلها را داریم، چه باید بکنیم تا آسیبها به حداقل برسد و کودکان، با استحاله فرهنگی روبرو نشوند و خودباختگی نداشته باشند، مرعوب نشوند، حقایق را بفهمند و وضعیت را درک کنند و به توسعه تعلیم و تربیت و تطبیق آن با شرایط موجود پردازند؟

در میانه این میدان رزم، نقش تفکر کجاست؟ و چه تأثیری در بهبود اوضاع دارد؟ فلسفه چگونه میتواند مرهم و راه نجاتی برای جامعه بیمار و فاسد باشد و «فلسفه و کودک» به عنوان یک راه نجات، چگونه میتواند آینده‌ساز شود؟ و اگر فلسفه و فلسفیدن نتواند کمکی به مردم جامعه نماید، اصولاً به چه کار دیگری خواهد آمد؟

کاربردی کردن فلسفه در این وضعیت خاص و بحرانی جامعه چگونه است و چه نتایجی دربرخواهد داشت؟ اینها سؤالات اساسی است که جوابهای اساسیتر میطلبد و شاید بتواند جرقه‌های کوچکی ایجاد کند که به تأثیرات بزرگی بینجامد.

ژاپنیها ضرب‌المثلی دارند که میگوید: «تفکر، آدم را عاقل میکند و عقل زندگی را شیرین میکند» اما اینکه چگونه از این نعمت بزرگ الهی بهره‌مند شویم و آن را برای اصلاح وضعیت کنونی جامعه بکار ببندیم، نیاز به بررسی و ارائه راهکار دارد.

در هر صورت آهسته حرکت کردن بسوی هدف، از حرکت نکردن بهتر است. ایران و ایرانی از قدیم‌الایام به ادب، احترام، هوش، استعداد، تمدن، دوستی و صلح، ایمان و تفکر، دانش و فضل و معرفت معروف بوده است، چه شد که سرمایه‌های فرهنگی ما به تاراج رفت و بر ما اینگونه گذشت؟ و چه باید کرد؟

ای کاش در فرایند غربی شدن جامعه همه خصلتهای جامعه غرب را متوازن پرورش داده بودیم و دختران و پسران ایرانی خودباوری و عرق ملی و روحیه تلاش و کوشش و امید و ادب را از همتایان خود در جوامع دیگر، فراگرفته بودند.

چه جویی آن ادبی کآن ادب ندارد نام

چه گویی آن سخنی کان سخن ندارد جسم

زهره حسینی خامنه